**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

امیرالمؤمنین عليه‎السلام مي‎فرمايند: إجتناب السيّئات أولي من إكتساب الحسنات. پرهيز و دوري از گناهان، از به‌دست آوردن حسنات و نيكي‎ها اولی‎ است؛ این‎كه انسان از گناهان پرهيز كند اولويت دارد. جدّوا و اجتهدوا. تلاش كنيد، كوشش كنيد. و إن لم تعملوا فلا تعصوا. اگر عمل نمي‎كنيد عصيان و نافرماني هم نكنيد. فإنّ من يبني و لا يهدم يرتفع بنائه و إن كان يسيرا. كسي كه بنا مي‎كند و مي‎سازد و خراب نمي‎كند، ساختش بالا می‌آید اگر چه كم باشد. و إنّ من يبني و يهدم يوشك أن لا يرتفع له بناء. ولي كسي كه بسازد و خراب كند اين اميد نيست كه ساختمانش هیچ‌وقت بالا بيايد. انساني كه يك كارهاي خوبي مي‎كند ولي گناه هم مي‎كند، آن گناهي كه مي‎كند اين بنا را خراب مي‎كند.

لذا در نظرِ اهل‌بیت پرهيز و دوري از گناهان -كه گاهي به آن وَرَع گفته مي‎شود- اولويت دارد؛ البته اين اولويت زماني نيست، كه مثلاً من يك سال از گناهان دور شوم بعد ... نه، اين از حيثِ مرتبه است، یعنی اين مرتبه‎اش مقدّم است.

در يك روايتِ ديگري آقا امیرالمؤمنین فرموده‎اند: عَجَباً لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ‏ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ‏ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّار. عجب از كسي كه به‎خاطرِ ترس از بيماري از خوراك پرهيز مي‎كند، چطور به‎خاطر ترس از آتش از گناهان پرهيز نمي‎كند.

چوبي كه شعله‎ور شده مي‎شود چوب را اینجا نگه‌دارید و آتش را از آن جدا كنيد؟ کاملاً باهم هستند. گناهان هم همين الآن آتش‎اند؛ يعني همين الآن شعله به جانِ من مي‎اُفتد؛ اين چيزي كه در ذهن ما جا گرفته كه هر وقت حرف از آتش مي‎شود اين را به زمانِ آينده مي‎بريم، معلوم نيست این‎طور باشد! لذا قرآن در مورد مال يتيم مي‎فرمايد همين الآن در شكم‎هايتان آتش مي‎كنيد؛ اين مطلب را ما بايد برای خودمان مقداري زنده بكنيم.

حضرت مي‎فرمايند گناه كردن مثل خراب كردن خانه است؛ ما وقتي خانه را خراب مي‎كنيم همين الآن خراب شده است ديگر، نه‎اين‎كه الآن مثلاً من اين را منفجر مي‎كنم و بعد از 50 سال خانه پايين مي‎آيد! و اين نگاه، خيلي كارساز است، ما اين را در خودمان زنده كنيم كه گناه همان چيزي است كه براي وجودِ انسانيِ من، آتش است، همين الآن درد و بيماري و رنج و آزار است؛ منتها مثل چيزهاي ديگر گاهي انسان زود حس مي‎كند، گاهي هم زود حس نمي‎كند، مثل اين كه اين ويروس كه داخلِ بدنِ من شد، تا وارد شد اين را حس مي‎كنم؟ حس نمي‎كنم، يك‎مقدار كه پيشرفت كرد حس می‎کنم؛ ولي همين الآن هست.

اين مطلب مهمّي است كه بدانیم این ساختمان دارد ساخته مي‎شود، فرق مي‎كند با جايي كه انسان اصلاً نمي‎سازد يا اگر مي‎سازد دارد خرابش مي‎كند؛ و اين معمولاً از ذهن ما مي‎رود؛ يعني شيطان يكي از كارهايي كه در اين جنگِ رواني و اخلاقي مي‎كند همين است كه اين را از ذهن ما دور مي‎كند كه من دارم يك گام پيش مي‎گذارم؛ يعني من الآن نماز واجبم را كه دارم مي‎خوانم و دارم تلاش مي‎كنم که گناه نكنم، همين گناهي كه نكردم قرار بود خراب بكند و خراب نشده است؛ اين‎ها واقعاً پيشرفت است. منتها حضرت مي‎فرمايند: خب كم است زيادش كن، نه‎اين‎كه كم است بزني زيرش بگويي اين چه فايده دارد؟ مگر با دروديوار هم مي‎شود زندگي كرد؟ نمي‎شود، ولي وقتي ديواري هست مي‎شود سقفي بزني، وقتي سقفي زدي مي‎شود در و پنجره‎اي كار بگذاري، وقتي در و پنجره‎اي كار بگذاري مي‎شود سفيدكاري كني و ...

يكي از كارهايي كه بايد بكنيم اين است كه بايد بدانيم به كجا گير بدهيم؛ شيطان خوب مي‎داند به كجا گير بدهد تا ما را زمين بزند؛ مثلاً همه‎ی ما شنيديم كه اگر يكي شراب بخورد، تا 40 روز نمازش قبول نمي‎شود. خب حالا بايد به شرابش گير بدهيم؟ اين را گفته‎اند براي اين‎كه شراب را از او بگيرند ولی معمولاً ماها به نمازش گير مي‎دهيم مي‎گوييم اين نماز چه فايده دارد! بعد هم نتيجه‎اش اين است كه به سمتِ ترك نماز مي‎رود! بابا اين را گفته‎اند كه كار به تركِ شراب بينجامد، نه به ترك نماز! لذا در اینجا هم حضرت مي‎خواهد به اين‎ور گير بدهد كه خراب نكنيد، اگر يك آجر گذاشتيد بگذارید آن يك آجر، بماند؛ و اين در مسائل اخلاقي مطلب مهمّي است، من بايد بدانم كه اين نمازم به هر طوري باشد براي من مفيد است، گير، گناهي است كه نمي‎گذارد اين نماز بارور شود، آن را همّت كنم و کمش كنم.

مثل اين كه شما فرض كنيد كسي به جانِ ديوار ساختمانتان اُفتاده، مثلاً دارد با اين دستگاه‎ها ديوار را خراب می‌کند! شما زور مي‎زنيد اين را از او مي‎گيريد مي‎رود و تيشه را برمي‎دارد، خيلي كار را پيش برده‎ايد، حالا بعد توانستي تيشه را هم از او بگير؛ به هر مقدار كه پرهيز كنيم كار بزرگي كرده‎ایم؛ حتي گناه كرديم استغفارکنیم، خب به ما وعده داده‎اند اگر گناه كرديد تا چند ساعت ثبت نمي‎شود، گويا خدا تا مدتي نگه‎دارِ اين ساختمان است.

سؤالات:

1. اگر من درباره‌ی قرآن به آن نگاهي كه در بحث مطرح شد نرسيدم، آن را حقِّ كامل و دستِ هستي نمي‎بينم، چه كنم؟

در اين مسائل صداقت خيلي مهم است؛ آدم با خودش صادق باشد، يعني من واقعاً از تَهِ دلم دنبال اين باشم كه حق برايم روشن شود، اين، براي همه‎جا كارساز است؛ چون گاهي من ذهنيّتي دارم، فرض كنيد بالأخره مي‎دانم در قرآن چه چيزهايي را گفته‎اند، بعد اين ذهنيّتِ من، يك مقاومتي ايجاد مي‎كند؛ من فلان كار را خوشم نمي‎آيد انجام دهم، چه قرآن بر حق باشد، چه نباشد.

مطلبِ دوم، طبيعي بودنِ خودِ ماست؛ طبيعي باشيم؛ ما گاهي در مسائلِ علمي غيرطبيعي مي‎شويم، آدم بايد خودش را طبيعي نگه دارد؛ يعني به مطلب، به‌عنوان يك انسان ساده‎ی معمولي كه عقل و فكر دارد نگاه کنید، اگر قرآن نبود و چيزِ ديگري بود من زيرِ بارش نمي‎رفتم؟ شما فرض كنيد به يك مقاله برمي‎خوريد، آن را كه مي‎خوانيد به‌عنوان يك آدم طبيعي بعدش مي‎گوييد آقا اين خيلي نويسنده‎ی توانايي است. از كجا مي‎گوييد؟ اين مقاله در حدّ خودش نشان مي‎دهد. اين طبيعي بودن مطلب مهمّي است. گاهي يكي از همين غیرطبیعی بودن‌ها اين است كه فكر مي‎كنيم بايد در همه‌چیز اِشكال كنيم. بابا طبيعي‎اش اين است كه من ذهنم را هم مهار كنم. خب معلوم است اگر ذهن و خيال را رها كنيد، همين‎طوري مي‎تراشد، تراشيدن كه كاري ندارد. اين‎ها را ما مراعات كنيم و صاف و طبيعي با قرآن برخورد كنيم ببينيم واقعاً چه جاي ترديدي در قرآن هست؟

ولي آدم فراموش‎كار هم هست؛ به يك اُموري مي‎پردازد که اين روشنايي از دستش مي‎رود؛ لذا به ما گفته‎اند يادآوري كنيد. يعني يك مطلبي که در موردِ قرآن براي من روشن شد، آن‎وقت قرآن را ديگر رها نكنم، و لو در حدّ يك تلاوتِ روزانه، نگذارم كه از قرآن فاصله بگيرم كه به فراموشي نسبت به اين حقيقت دچار شوم.

اگر كسي را که هر روز مي‎بينيد و برايتان روشن است، اگر يك سال بين او و شما فاصله افتاد و خيلي از امور فراموشتان شد، یواش‌یواش شك‎ها و ترديدها و شبهات مي‎آيد؛ روي همين حساب نگاه كنيد! چه كساني بيشتر غيرتِ خدا را دارند؟ كساني كه بيشتر باخدا اُنس دارند؛ چه كساني بيشتر بر نماز تعصّب دارند؟ كساني كه بيشتر نماز مي‎خوانند؛ براي اين‎كه همين پيوندها حقیقت را روشن‎تر مي‎كند، مدام بركات را نمايان‎تر مي‎كند.

خود قرآن هم همين‎طور است؛ وقتي من با قرآن مأنوس هستم، تلاوت مي‎كنم، حفظ مي‎كنم و هم در زندگي پياده مي‎كنم، قرآن خودش را نشان مي‎دهد، مثلِ هسته‎اي كه در زمين مي‎كاريم، خودش را نشان مي‎دهد، از زمين هم سر درمي‎آورد و یواش‌یواش مي‎آيد بالا و شاخه و ميوه مي‎دهد؛ لذا آن كشاورز شكّي ندارد که اگر دفعه‎ی بعد هم هسته را بكارد همين است؛ ولي آدمي كه يك بار حوصله نكرده يك هسته را آب بدهد و درست به بار بنشاند خب معلوم است در همان فضا هميشه مي‎ماند.

آن‎وقت قرآن اگر حقيقت و نور باشد، مي‎بينيم كه خودش را نشان مي‎دهد، خداي متعال هم همين‎طور است. بنده جاهای دیگر هم این مطلب را گفته‎ام، اگر اين بحث‎هاي ديني‎ای كه داريم اگر نعوذبالله خرافات هم باشد، خرافات خوبي است! چون كسي كه اين خرافات را دارد، مي‎شود امام خميني! اين بد است؟ كسي كه اين خرافات را دارد مي‎شود آقاي خامنه‎اي، اين بد است؟ مي‎شود شهيد چمران، مي‎شود شهيد صياد شيرازي، چه كم دارد؟ اين‎ها اگر خرافات هم باشد خرافات خوبي است. بابا خودش دارد خودش را نشان مي‎دهد، قرآن علامه‎ی طباطبايي و شهيد مطهري و شهيد بهشتي مي‎آورَد. اين مسجد الآن چطور ساخته‌شده؟ چقدر مسجد اين‎طوري ساخته‌شده؟ با پولِ كي ساخته‌شده؟ جز از آثارِ قرآن است؟ این‌همه لباسِ مشكي تنِ شما هست، كي اين‎ها را تنِ شما كرده است؟ طبيعي به قضيه نگاه كنيد، معلوم است قرآن حقيقتي زنده است. شما ممكن است بگوييد عالَمِ مسيحيت هم همین‌طور است. خب بله، مسيحيت هم جوهره‎اي از نبوّت است، چيزِ عجيبي نيست؛ مثلاً آبِ روي كره‎ی زمين. خب شما اين كاج و آن گياه و همه‎ی اين‎ها را مي‎بينيد، نتیجه می‎گیرید پس آب حقيقت دارد، چون این‌همه از قِبَلش جوشش مي‎آيد.

2. آيا راهي براي شناختِ واجبات و محرّماتِ روزمره‎ای كه در رساله و كتاب‎ها نيست، هست؟

راه‎هاي شناخت همان‎هايي است كه همه جا هست؛ خودِ قوّه‎ی عاقله، قوّه‎ی فكر، چه در خودِ انسان و چه در ديگران كه با مشورت كار پيش مي‎رود، رجوع به كتبي كه در اين زمينه‎ها هست، رجوع به متخصّصِ مربوطه، فرض كنيد احكامِ ديني است به مرجع تقليد، مسائلِ پزشكي به پزشك مربوطه، مسائل تخصّصيِ ديگر ... راهِ وحي را داريم، يعني خودِ قرآن و روايات؛ راه‎ها همين‎هاست. منتها اين را دقت كنيم كه اگر ما بر فرض در موردي از اين راه‎هاي ظاهري، نتوانستيم حقيقت را بفهميم يعني نفهميديم اين كار آخرش چه حكمي دارد، آن راهي كه همه‎جا جواب مي‎دهد تقوا است؛ و من يتّق الله يجعل له مخرجاً. اين راهي است كه براي يك مؤمن بن‎بست نمي‎گذارد. حالا من مثالي بزنم، فرض كنيد كه يك جايي گير كنم كه واقعاً اصلاً نشود پرسيد، خب، من به آن مقداري كه خودم مي‎توانم، عمل کنم؛ فكر كنم، دعا كه مي‎توانم بكنم، پس دعا و درخواست از خدا هم بكنم، توسل به اهل‌بیت هم كه مي‎توانم داشته باشم، توسل هم داشته باشم، بعد هم در صحنه‎ی عمل روشن كنم كجاها روشن است و كجاها تاريك، در روشنايي‎ها بروم.

البته اگر بي‎جا باشد، نه، تقوا نيست؛ مثلاً من الآن لازم است خانه‎ی عمويم بروم، وظيفه است، مريضِ دمِ مرگ است؛ حالا مي‎روم يك استكان چاي هم جلوي من مي‎گذارند، او هم اهل خمس نبوده، نمي‎دانم خوردنِ اين براي من مشكل دارد يا ندارد، خب در موردِ اين چاي، احتياط در نخوردن است، ولي اين، خلافِ تقواست؛ چون من آنجا كه دارم مي‎روم وظيفه است؛ من يقين به حُرمتِ اين چای ندارم، خب اگر نخورم يك فتنه‎اي ايجاد مي‎شود! اين‎ها كه روشن است، اين كارها را اسلام اجازه نمي‎دهد، اين‎ها واقعاً مطلب را روشن مي‎كند؛ يعني شما فكر مي‎كنيد به حضرت امام يا مقام معظم رهبري وحي مي‎شود؟ وحي نمي‎شود، چون تقوا را رعايت مي‎كنند به هنگامِ خودش بن‎بست شكسته مي‎شود. البته بله، يك جاهايي هم خودِ احتياط، تقواست.

منتها ما گاهي وقت‎ها كم‎حوصلگي مي‎كنيم؛ يعني در كار نمي‎خواهيم اين رنج و زحمت را بكشيم؛ درحالی‌که خودسازي همين رنج و زحمت‎هاست. و الذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا. آن‎هايي كه تلاش و جهاد كنند، ما راه‎هايمان را نشانشان مي‎دهيم، آن وقت این‌طوری انسان به بن‎بست نمي‎رسد؛ پس در عالَمِ بشري راه همين است كه همه پیش‌رویشان است، رجوع به متخصص، به ولايتِ أمر، مشورت و فكر و تعقّل... .

برخي كتاب‎ها مثل كتابِ گناهان كبيره‎ی مرحوم دستغيب، يك كتابي مرحوم مشكيني دارند به نام واجبات و محرّمات، آنجا يك تعدادي را شمارش كرده‎اند، البته اين‎ها كليات است، گاهي همين چيزي كه اینجا نوشته‌شده واجب، گاهي حرام مي‎شود! چون آنجا درگيري و تزاحم هست؛ در اين تركِ گناهي كه مي‎گوييم چون در ميدانِ عمل هستيم گاهي واجب، حرام است؛ گاهي هم حرام، واجب مي‎شود، و نااُميد هم نباشيم، خودِ همين مجاهده است.

3. آیا مستحبّات برای رسیدن به مقصد، میان‎بُر هستند؟

نه، مستحبّات ميان‎بُر نيستند؛ مستحبّات را بيشتر به اين زيورآلات و آراستگي‎هاي ساختمان تشبيه كرده‎اند؛ لذا اگر می‎خواهيم كارمان سرعت بگيرد، سرعت را در تقوا بايد پيش بگيريم، يعني من هر چه اهتمامم بيشتر باشد، كارم سرعت مي‎گيرد.

اين‎كه ما چه واجباتي را انجام دهيم يا چه گناهاني پيشِ رو هست، همه‎اش در اختيارِ ما نيست، من كه صبح بلند مي‎شوم نمي‎دانم چه بر من واجب است، بستگي دارد شرايط چه باشد؛ مهم اين اهتمام است؛ من هر چه اهتمامم و دغدغه‎ام بيشتر باشد اين بنا زودتر ساخته مي‎شود؛ مستحبّات هم در جاي خودش قطعاً كمك مي‎كند، منتها کاملاً ناظر به همين واجبات و محرّمات است، يعني جداي از اين‎ها نبايد به آن‎ها نگاه كرد، اين را عرض بكنيم که ما الآن را داريم مي‎گوييم که زياد خودمان را در مستحبّات غرق نكنیم؛ طبيعي است؛ چه كسي وقتي دارد ساختمان مي‎سازد موقعي كه دارد سفت‎كاري مي‎كند، مي‎آيد مدام روي نقاشيِ ساختمانش بحث كند؟ آن موقع، بايد سفت‎كاري دغدغه‌اش باشد.

يك شخصي ممكن است واقعاً واجباتش طوري باشد كه خيلي فرصت براي مستحبّات پيدا نكند، اگر این‎طور باشد اصلاً هم ضرر نمي‎كند؛ شما يك فرمانده نظامي تصوّر كنيد، كه واقعاً آن‎قدر اشتغالات دارد كه به مستحبّات نمي‎رسد؛ شما فكر مي‎كنيد از نظر معنوي ضرر مي‎كند؟ نه، هيچ ضرري نمي‎كند، چون داريم: نيه المؤمن خير من عمله. او همين كه تهِ دلش اين است كه كاش من هم اين مستحبّات را فرصت مي‎كردم و انجام مي‎دادم، همه‎ی آن بهره‎ها را به او مي‎دهند.

ببينيد! در مستحبّات، يك مستحبّاتي خيلي جدّي‎اند، مثل نماز اول وقت؛ البته زيارت عاشورا در اين سطح نيست، تعقيبات نماز در اين سطح نيست، اين را بالأخره آن‏هايي كه كارشناس‏اند، بررسي مي‏كنند؛ اين را دقت كنيد نمي‎خواهيم چيزي را پايين بياوريم، بلكه مي‎خواهيم جاي هر چيز معلوم شود.

نگفته‎ایم كه كسي اصلاً به مستحبّات نپردازد، عرض كردیم دغدغه‎ها را به اين سمت بياوريم؛ يكي از چيزهايي كه در مستحبّات در خودِ روايات شرط شده است، این است که گفته‎اند نوافل در جايي اثر دارند كه به فرایض ضرري وارد نشود. چه‎طور ضرر وارد نشود؟ مثلاً من الآن وقتي كه در مستحبّات مقداري پيش مي‌روم مي‌بينم ديگر حوصله‌ی واجباتم را ندارم، خوب اين دارد ضرر مي‎زند ديگر. وقتي به مستحبّات مي‎پردازم مي‎بينم در عالَمِ گناهان دارم گير مي‎اُفتم، اين‎كه چيز پيچيده‎اي نيست، مثل اين كه من شب را به اين مدت كه بيدار مي‎شوم مي‎بينم در طول روز حوصله ندارم و مدام به ديگران تندي مي‎كنم، اين گناه است ديگر! من چه حقّي دارم به يك مؤمن تندي كنم؟ اين دارد الآن ضرر مي‎زند؛ وقتي داريم به واجبات خوب مي‎پردازيم بايد سعي كنيم مستحبّات را نرم نرم به آن بچسبانيم؛ آن هم نه همه‎ی مستحبّات، بلكه در حدي كه شرايطِ ما اجازه مي‎دهد، لذا در خودِ روايت فرموده‎اند عباداتِ مستحب، مثل نمك غذاست.

يك چيزي كه مهم است اين است كه ما در عالَمِ مستحبّات مدام نگاه به بزرگان مي‎كنيم، خب همين جا در عالَمِ گناهان هم نگاه به بزرگان كنيم؛ مثلاً نقل‌شده در محضر امام غيبتي پيش آمد يا خواست پيش بيايد، نقل است كه درس ايشان تعطيل شد، بعد كه جويا شدند گفتند كه تب كرده‎اند! بابا اين‎طوري هم بوده‎اند آخر! بايد اين‎ها را هم ببينيم.

من كه تب، در وجودم هست و گناه من را آلوده كرده، واقعاً آن نماز شب هم اگر زياد به آن رونق بدهم، كار دستِ من مي‎دهد، همان هم اَسبابِ عُجب و غرور و خودخواهي و خودپسندي و اين‎ها را فراهم می‎کند.

وقتي در عالم گناه زياد تلاش نكنم همان مستحبات می‌شود خوراك شيطان. يعني من كه اهل گناه هستم خيلي زمينه عجب و غرور و تكبر و خودبيني را دارم. آن وقت خوراكش می‌شود نماز شب! من از ديگران بهترم چون نماز شب می‌خوانم! دست‌مایه دارم! لذا دقت كنيم اگر واقعاً خدايي نكرده كسي در عالم گناه جدي نيست ولي ميل به مستحبات دارد اين کاملاً جلوي خودش را بگيرد! بگويد اگر هنر داري بيا و اين جا را حل كن.

اين را دقت كنيم! همين كه ما مدام دغدغه‎ی اصلي‎مان مي‎رود در مستحبّات، بايد مقداري شك كنيم؛ بايد شك كنيم چرا همين دغدغه در گناهان نمي رود؟ شما همين آقاي بهجت را ببينيد چقدر دغدغه گناه در او قوي است.

به خودم بگويم اگر واقعاً تو دنبال امام حسين علیه‎السلام هستي، ايشان در جريان كربلا چه گفته بود؟ گفته بود اين شكم‎هايتان را اين‎طوري پُر كرده‎ايد كه حرف من را ديگر گوش نمي‎كنيد، يعني گناه، ديگر؛ آنجا كه نگفت شما نماز شب و قرآن نمي‎خوانيد! همه‎ی اين كارها را مي‎كردند، نه، رفت روي گناه انگشت گذاشت كه شما اين گناهان را مي‎كنيد كه الآن اين‎طوري شده است؛ و الّا لشكر يزيد هم مي‎گويند شمشير كه مي‎زدند تكبير مي‎گفتند ديگر! لذا نترسيد، همین که مدام در دل ما ترس مي‎اندازد كه نكند با ترکِ مستحبّات جا بمانيم، كارِ شيطان است.

سؤالات:

1. نقش توبه بعد از گناه چيست؟

ببينيد! توبه را گاهي به آب تشبيه كرده‎اند كه اين آب، آتش را خاموش مي‎كند؛ گاهي به آب تشبيه كرده‎اند كه اگر گناه را آلودگي بدانيم، آلودگي را پاك مي‎كند، توبه يعني برگشتِ از گناه.

كنارش استغفار را هم داريم؛ عوامل مختلفي هم براي استغفار نوشته‎اند، برخي اوقات داريم آدم به نماز جمعه برود، مغفرت به دنبال مي‎آورَد، به چهره‎ی پدر و مادر نگاه كنيد مغفرت به دنبال مي‎آورد، خيلي عواملِ مغفرت ما داريم، كه خودِ انسان هم حواسش نباشد گناهش آمرزيده و پاك مي‎شود؛ توبه به آن برگشت، مي‎گويند مثلاً من گناه كرده‎ام حالا كه مي‎آيم نماز بخوانم اين يك نوع توبه است؛ اين كه آن را رها كرده‎ام و به سمت خدا برمي‎گردم خودش مغفرت را هم به دنبال مي‎آورَد؛ يعني اگر كسي به سمت خدا برگردد، خدا بزرگوار است و به آن گناه ديگر گير نمي‎دهد.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**